

# همیشه‌ری

راهپیمای رستاخیز که هیچ‌کس کنار نیست  
آنجا جز آنکه جان سپارند چار نیست  
حافظ

صفحه  
آخر

مهمشهری: [www.hamshahrionline.ir](http://www.hamshahrionline.ir)  
سایت روزنامه: [newspaper.hamshahrionline.ir](http://newspaper.hamshahrionline.ir)

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (ج)، کوچه شهید سیدکمال فرینی، شماره ۱۴  
کدپستی: ۴۵۹۴۶-۱۹۶۶۶ | تهران، صندوق پستی ۱۹۳۱۵۱۴۴۶  
تلفن: ۰۲۲-۲۳۰۳۳۰۰ | فکس: ۰۲۲-۴۶۰۶۰۶۰

چاپ: همشهری  
تلفن: ۰۲۸-۷۵۰۰۰

توزیع و اشتراک:  
موسسه نشرگستر امروزین  
تلفن: ۰۶۱۹۳۳۰۰۰

پیش‌بررسی آگهی:  
تلفن: ۰۸۴۳۲۱۰۰۰

سرپرست: دانیال معمار

حضرت امیر المؤمنین علی:

از کمال سعادت، تلاش در راه مصلحت مردم است.

آدان ظهر: ۱۴:۵۵ | غروب آفتاب: ۱۶:۵۵  
آذان مغرب: ۱۷:۱۵ | نیمه شب شرعی: ۲۳:۱۸  
آذان صبح فردا: ۵:۴۱ | طلوع آفتاب فردا: ۷:۱۱

شهرخانه

## زودتر از تهرانی‌ها آب تهران خوریم

علی‌الله سلیمی، نویسنده

به این خیابان‌های پر از دست‌انداز و خاکی نگاه نکن که انگار هرگز رنگ آسفالت به‌خود ندیده‌اند. دیده‌اند. خوب هم دیده‌اند؛ موقعی که قشم‌خان واقعا خان بود. نه از آن خان‌ها که در قصبه‌ها می‌گویند هم‌ماش به‌فکر خودو بی‌خیال از حال و روز رعیت بیچاره. نه آقا قشم‌خان هم‌ماش به فکر مردم بود. جانش می‌رفت برای مردم. مردم مردم مردم می‌گم منظورم برویجه‌های همین شهرک هستند. حالا فکر نکنید برویجه‌ها که می‌گم منظوم زن و بچه مردم نبودند. نه آقا برای قشم‌خان همه به یک اندازه مهم بودند و برای‌شان دل می‌سوزاند. آن موقع که خیابان‌های اصلی و وسط تهران هنوز رنگ آسفالت درست و حسابی به‌خود ندیده بودند، قشم‌خان رفت آسفالت آورد ریخت همین خیابان اصلی شهرک. تیر برق آورد نشاند سر کوچه‌ها و لوله آب خواباند زیر شهرک و آب تهران آورد به شهرک می‌دانستیم یعنی چه؟ یعنی آن موقع که خیلی از خود تهرانی‌ها از آب چاه می‌خورند ما اینجا آب تهران می‌خوریم. مگر شوخی است. قشم‌خان می‌دانست دارد کار می‌کند. ما که می‌دانستیم خیر و صلاح ما را می‌خواهد. می‌خواست شهرک ما آبادتر از بقیه شهرک‌ها باشد. یک تهران بود و یک شهرک ما که مثل و مانند نداشت. اما مگر حسود و بخیل‌ها گذاشتند شهرک ما شهرک کعبان. مثل موزیانه افتادند به جان شهرک. از درون بوک و خالی‌اش کردند. این قدر زیر گوش مردم خواندند و خواندند که کار خودشان را کردند. گفتند خانه‌های این شهرک سند درست و حسابی ندارد، بفروشید بروید یک شهرک دیگر. مردم هم ساده‌اند به خدا. باور کردند. آخر کسی نیست بگوید سند می‌خواهیم چه کارا وقتی قشم‌خان راداریم یعنی سند هم داریم. گفتند این شهرک یک سند مادر دارد که آن هم به اسم قشم‌خان است. باشد. به اسم قشم‌خان باشد. مگر قشم‌خان اینجا را آباد نکرد، سند هم به اسم‌مان می‌زند. ما که داریم راحت و آسوده زندگی‌مان را می‌کنیم، مرض سند خواستن‌مان دیگر چه دردی است که افتاده به جان‌مان. البته اگر بخواهیم اصل حرف را بزنیم باید بگوییم این مرض سند خواستن را یک عده‌ای که چشم دین‌آلودگی و راحتی ما را ندانند انداختند به جان‌مان. خلاصه همین وزوز کردن یک عده‌ای، یک عده‌ای را شورش‌اند و انداخت علی‌قشم‌خان که چی؟ که ما سند می‌خواهیم. قشم‌خان هم نگفت سند به اسم‌تان نمی‌زنم. گفت باشد سر فرصت حتماً اما حرصش گرفت از دست کسانی که این لوله را انداخته بودند بین اهالی شهرک. گفت آب و برق و آسفالت که برایتان آوردیم، نیاردم؟ آورده بود. گفت این شهرک بی‌سند که نیست، سند دارد، منگوله‌دارش را هم دارد. داشت. نگفت به اسم خودم است. گفت مهم نیست به اسم چه کسی است. به هر کی قطعه زمینی فروخته‌ام، کاغذ دستنویس داده‌ام، نداده‌ام؟ داده بود. گفت تا من هستم خیال‌تان راحت باشد نمی‌گذارم اینجا سختی ببینید. راست می‌گفت تا زمانی که بود سختی ندیدیم اما وقتی یک روز بی‌خبر سرش را گذاشت و نفس آخر را کشید، نفس ما بند آمد. دست‌مان به جایی بند نبود. یاد بچه‌هایش افتادیم که وقتی کوچک بودند گاهی همراه پدرشان به شهرک می‌آمدند. پرس‌وجو کردیم ببینیم خانه و زندگی‌شان کجاست برویم واسطه قرار دهیم سند برای خانه‌های‌مان بگیریم. فهمیدیم خارج از کشور هستند صبر کردیم ببینند که نیامند. آنهایی که از مدت‌ها قبل چونداخته بودند خانه‌های شهرک سند درست و حسابی ندارند، حالا با رفتن یکباره قشم‌خان به سفر آخرت، صدای‌شان را بلندتر هم کردند که دیدید ما راست می‌گفتمیم و فکر این روزها را کرده بودیم و شما باور نمی‌کردید. دیدیم راست می‌گفتند، اما دیگر دیر شده بود. صبر کردیم. نیامدن بچه‌های قشم‌خان هم نگران‌مان می‌کرد هم امیدوار. نگران از اینکه دست‌مان به سند خانه‌های که سال‌ها در آن زندگی می‌کردیم نمی‌رسید و امیدوار از اینکه کسی نمی‌توانست ما را از خانه‌مان بیرون کند. نگران‌ها خانه را به‌مان دستخط قشم‌خان به دیگری واگذار کردند و رفتند ولی ما امیدواریم و ماندم. هر چند حالا دیگر شهرک ما آب و برق و آسفالت درست و حسابی ندارد اما می‌شود همچنان امیدوار بود زندگی کرد.

بوک مارک

## تصادف شبانه

پاتریک بودیانو  
ناواشین را تا ایستگاه قطار

شمال همراهی کرده بودم. نام فراموشی، در نهایت به جایی می‌رسد که به تمام سطوح زندگی ما و گاهی، به جزئی‌ترین لحظه‌هایش آسیب می‌رساند. در این فیلم قدیمی، خرابی‌های ناگهانی تغییراتی ناگهانی در زمان به‌وجود می‌آورد و در ما این احساس را ایجاد می‌کند که آرزوی‌مان در آزمان متفاوت، در یک روز اتفاق افتاده‌اند و حتی هم‌زمان بوده‌اند. با مشاهده این تصاویر ناقص درهم تلافی یافته که با نهایت بی‌نظمی در حافظه ما ثبت شده‌اند و گاه هسته و گاه ناگهانی، از دل نقاط کور، در پی یکدیگر می‌آیند، چطور می‌توان به توالی زمانی دست یافت؟ سرانجام سرگیجه می‌گیرم.

## جام مسی که به بنگاله می‌رود

قهرمانی آرژانتین با مارادونا در آن جام، میلیون‌ها هوادار بنگلادشی را عاشق فوتبال آرژانتین کرد. بنگلادش خودش چندان در فوتبال حرفی برای گفتن ندارد و از نظر ده‌ها میلیون هوادار فوتبال بنگلادش، تیم ملی آنها، همان تیم ملی آرژانتین است. این علاقه دیوانه‌وار آنها، اخیراً به‌خاطر گسترش شبکه‌های اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار گرفته و البته حالتی تعاملی هم پیدا کرده است. مردم در آرژانتین، یک صفحه در فیس‌بوک درست کرده‌اند تا تیم ملی کریکت بنگلادش، حمایت کنند و طی چند هفته، ۲۰۰ هزار نفر در این صفحه عضو شده‌اند و از تیم ملی بنگلادش حمایت می‌کنند. بنگلادشی‌ها در کریکت یکی از قدرت‌های نوظهور دنیا هستند و آرژانتینی‌ها با این روش، می‌خواهند حمایت بنگلادشی‌ها از تیم فوتبال‌شان را جبران کنند. شاید بهترین روش برای جبران این باشد که دفعه بعد که آرژانتین قهرمان شد، علاوه بر بونوس آیرس، جام را در داکا هم بچرخاند تا هواداران آن را از نزدیک ببینند.

در همین جام جهانی، گفته بود که حمایت‌های مردم بنگلادش، او و شاگردانش را دلگرم می‌کند؛ حتی هواداران آرژانتینی هم پیش از بازی فینال، در اطراف استادیوم بازی نهبی، فریاد می‌زدند که برای پیروزی به حمایت و دعای هواداران مردم بنگلادش نیاز دارند. این علاقه دیوانه‌وار، چنان زیاد است که حتی ممکن است تغییرات سیاسی و دیپلماتیک در روابط ۲ کشور ایجاد کند. وزیر خارجه آرژانتین با توجه به این میزان علاقه‌مندی، در توئیتر نوشته که تلاش می‌کند تا سفارت کشورش را که از سال ۱۹۷۸ میلادی تعطیل شده، دوباره بازگشایی کند. علاقه مردم بنگلادش به آرژانتین به جام جهانی ۱۹۸۶ و جادوگری دی‌گو آرماندو مارادونا، اسطوره فوتبال آرژانتین در جام جهانی مکزیک بازمی‌گردد، در میانه دهه ۸۰، تلویزیون تازه در بنگلادش فراگیر شده بود. مردم در این کشور، به‌خاطر استعمار انگلیس، از دیرباز با فوتبال آشنا بودند، اما جام جهانی مکزیک، نخستین باری بود که به‌خاطر فراگیر شدن تلویزیون، جام جهانی را از نزدیک ببگیری می‌کردند.

وقتی تیم ملی آرژانتین به بیش از ده‌ده انتظار برای قهرمانی جهان پایان داد، صد‌ها هزار نفر که در سرمای شدید، بازی فینال را با دلپره در خیابان‌ها و میدان‌های اصلی شهر تماشا کرده بودند، از شوق و شادی منفجر شدند و دنیا را از این میزان علاقه‌چون امیز به تیسیم ملی آرژانتین شوکه کردند؛ هم‌زمان با آنها، مردم در خود آرژانتین هم از قهرمانی تیمشان خوشحال شدند. این چندصد هزار نفر، عاشقان تیم ملی آرژانتین بودند که در خیابان‌های داکا، پایتخت بنگلادش، سرانجام به آرزوی دیرینه‌شان که قهرمانی آرژانتین بود، رسیدند. علاقه آنها به تیم ملی فوتبال آرژانتین، واقعا دیوانه‌وار است؛ تا حدی که خود آرژانتینی‌ها را هم غافلگیر کرده است.

مردم در بنگلادش، البته نزدیک به ده‌ده است که عاشق فوتبال آرژانتین هستند، اما علاقه آنها به این تیم، امسال حسابی مورد توجه قرار گرفته است؛ تا حدی که فدراسیون فوتبال آرژانتین، از آنها تشکر کرده و سرمربی تیم ملی آرژانتین هم

## اول آخر

سلام بر زمستان / عکس: همشهری - محمدعباس نژاد



## پیرترین مرغ دنیا!



خیلی‌ها در گیر جوجه بزرگ کردن هستند اما عمر متوسط این حیوانات خانگی، در بهترین حالت چند ماه است. حالا اما یک زن در آمریکا، در به ده‌دنیال این است که مرغ عزیزش را، به‌عنوان پیرترین مرغ دنیا در کتاب رکورد‌های جهانی گینس، ثبت کند. نام این مرغ، بادام زمینی است و در ۲۰ سال اخیر، از نگهداری‌های مهربانانه خانم ماری پارکر بهره‌برده است.

او عملاً عضوی از خانواده این خانم شده است. کمی قبل، یکی از دوستان این خانم، به او گفته بود که چرا برای ثبت نام مرغش به‌عنوان پیرترین مرغ جهان در گینس اقدام نمی‌کند.

این خانم هم از سر کنجکاو به‌صورت آنلاین برای این کار اقدام کرد و در کمال شگفتی، از گینس دستورالعمل‌هایی دریافت کرده تا این کار را به پایان برساند. او باید شواهدی از جمله عکس و مدارک پزشکی این مرغ را ارسال کند تا صحت ادعایش سنجیده شود.

## همکاران خوش‌شانس!



یک مرد در آمریکا، به‌خاطر کمک به همکارش، در بخت‌آزمایی ۲۵ هزار دلار برنده شده است. ماجرا این است که یک مرد، می‌خواست در یک بخت‌آزمایی در مریلند شرکت کند اما مجبور بوده تا دیر وقت سر کار بماند. او از یکی از همکارانش می‌خواهد به فروشگاه برود و برایش یک بلیت بخرد. این همکار هم در کمال مهربانی، این کار را می‌کند و وقتی به فروشگاه می‌رود، به خودش خودش هم یک بلیت بخرد. از شگفتی روزگار، هر دو بلیتی که این مرد خریده بود برنده شده‌اند و خودش ۲۵ هزار دلار و همکارش، ۵۰ هزار دلار در بخت‌آزمایی برنده شده‌اند. این مرد گفته هیچ ایده‌ای درباره شرکت در بخت‌آزمایی نداشته و اگر به‌خاطر همکارش نبوده، اصلاً به آن فروشگاه نمی‌رفته. او گفته کسه عجب‌های برای خرد کردن پولش ندارد و می‌خواهد آن را پس‌انداز کند.

## نابودی اثر هنری ۳۰ هزار ساله

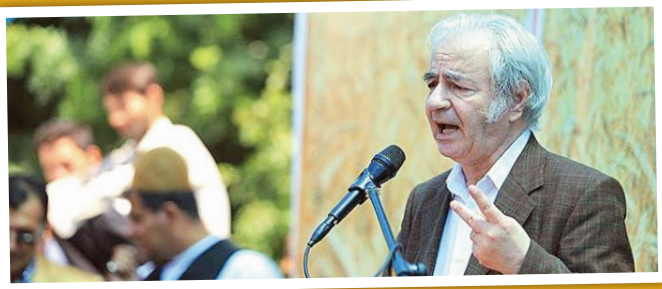


یک مرضی جهانی بین انسان‌ها وجود دارد که وقتی به اشیاء آثار باستانی و کهن می‌رسند، سعی می‌کنند ردی از خودشان روی آنها باقی بگذارند. ما در ایران از این خرابکاری‌ها کم نداریم. از نوشتن اسمم گرفته تا یادگاری‌های بی‌مزه در «مورخه فلان». اما احتمالاً هیچ‌کس در تاریخ بشر، نتوانسته مثل چند استرالیایی بی‌مغز، به یک اثر باستانی آسیب وارد کند. خرابکاران در جنوب استرالیا، در یک غار که برای بومیان مقدس است، سوراخ برخی از آثار هنری حکاکی شده روی صخره‌ها رفته و این اثر هنری ۳۰ هزار ساله را خراب کرده‌اند. آنها روی دیوارهای غار، با اسپری نقاشی‌های مسخره کشیده‌اند و به شوخی نوشته‌اند که اینجا غار مرگ است. کارشناسان از این کار، بهت‌زده شده‌اند و گفته‌اند باورشان نمی‌شود چنین اثری، به همین راحتی از دست رفته باشد. آنها به‌شدت از مقامات انتقاد کرده‌اند که این محل باستانی و مهم را بدون نگاهبان رها کرده‌اند. مقامات گفته‌اند خرابکاران زیر یک دروازه فولادی را گذاشته‌اند تا به‌غیر دست‌رسی داشته باشند. به گفته آنها، خرابکاران یک بخش بزرگ از آثار هنری این غار را کاملاً از بین برده‌اند. یک باستان‌شناس سرشناس استرالیایی گفته است این آثار، منحصراً به‌فرد بوده‌اند.

## فرهنگ و زندگی

درباره «محمد میرشکرایی» که امروز ۸۰ سالگی است

## ثباتِ نوروز



میراث فرهنگی و گردشگری بود، در این عرصه به تحقیق حرفه‌ای و رسمی مشغول بود و بازنشسته شد و در همه آن ۴ دهه، محمدحسین باجلان فرخی و محمود خلیقی نزدیک‌ترین کسانش بودند.

در همه این ۵۵ سال، او به مطالعه آیین‌های ایرانی، چه سوگداری و چه شادمانی پرداخت اما شاید بتوان مهم‌ترین کار او را به‌عنوان دست‌نرخ همه عمرش، تهیه و تدوین پرونده ثبت جهانی نوروز در میراث فرهنگی ناملموس یونسکو دانست چنان‌که خود در جایی گفته بود: «تمام سال‌های جوانی‌ام را برای ثبت جهانی نوروز صرف کردم.»

محمد میرشکرایی که از نخستین نوشته‌اش فارغ‌التحصیل فوق‌لیسانس فرهنگ و زبان‌های باستانی شد اما وقتی بعدتر برای دکتری به تاجیکستان رفت، به‌سبب اشتغال فراوان، به ناچار، این دوره از تحصیل را تمام گذاشت. او که از سال ۱۳۴۶ مدافعه در فرهنگ مردم ایران را آغاز کرده بود، ۶ سال بعد، به استخدام رسمی مرکز مردم‌شناسی وزارت فرهنگ درآمد و تا سال ۱۳۸۶ که ۱۷ سال در جایگاه رئیس پژوهشکده مردم‌شناسی پژوهشگاه

محمدباقر محمدی

«محمد میرشکرایی» که از برجسته‌ترین مردم‌شناسان و فرهنگ‌پژوهان هم‌عصر ماست، امشب هشتادمین زادروز خود را جشن می‌گیرد.

او که اهل نقرش است و در این سال‌های بازنشستگی، در زادگاهش، روزگار می‌گذراند، زاده شب پلدای سال ۱۳۲۱ است.

او اما در تهران در دوره متوسطه را خواند و در دبیرستان شرف، شاگرد ممتاز ابوالقاسم جنتی عطایی بود.

وقتی لیسانس خوانی‌اش در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به اتمام رسید، در همان‌جا، فارغ‌التحصیل فوق‌لیسانس فرهنگ و زبان‌های باستانی شد اما وقتی بعدتر برای دکتری به تاجیکستان رفت، به‌سبب اشتغال فراوان، به ناچار، این دوره از تحصیل را تمام گذاشت. او که از سال ۱۳۴۶ مدافعه در فرهنگ مردم ایران را آغاز کرده بود، ۶ سال بعد، به استخدام رسمی مرکز مردم‌شناسی وزارت فرهنگ درآمد و تا سال ۱۳۸۶ که ۱۷ سال در جایگاه رئیس پژوهشکده مردم‌شناسی پژوهشگاه



## لاکوتا در خود جمع می‌شود

مهندب خسروشاهی  
فقط لباس‌های کشور اسپانیا نیست که با طرح خاص خود بسیاری را شگفتی کرده‌اند؛ چراکه این کشور به‌تازگی خودرویی را طراحی کرده که از نظر ساختار و اندازه بیشتر شبیه به یک خودروی تاشوی الکتریکی است؛ گفته‌شده شرکت سازنده این خودرو، هدف از طراحی و تولید آن، سهولت رفت‌وآمد در شهر و کمک به سلامت محیط‌زیست است. این وسیله نقلیه بندانگشتی که در حال حاضر مراحل نهایی طراحی و توسعه خود را طی می‌کند، «لاکوتا» نام دارد. اندازه آن به‌قدری جمع و جور و کوچک است که ۳ خودرو از این نوع می‌توانند در یک فضای پارک معمولی پارک کنند. این خودرو واقعا تاشو است به‌طوری‌که هنگام تا شدن لاکوتا، موتورهای الکتریکی، فرمان و ترمز آن داخل چرخ‌ها جمع می‌شوند. این فناوری کمک می‌کند تا اندازه خودرو از ۳ متر به ۲ متر کاهش پیدا کند. راننده می‌تواند از بخش جلویی خودرو، از آن خارج شود.

خودروساز اسپانیایی یعنی NTD Energy، شاخه‌ای از فولکس‌واگن است که پیش از این ۳ نسخه از خودروهای تاشو را طراحی کرده است.

خودروی لاکوتا دارای پارکینگ مشخص در هتل‌ها و موزه‌ها خواهد بود و در صورت موافقت رانندگان با بخش تبلیغات روی صفحه پشتی خودرو که هنگام جمع شدن آن، ظاهر می‌شود، هزینه کمتری برای دریافت خدمات پرداخت کنند.

لاکوتا فقط ۵۸۰ کیلوگرم وزن دارد و باتوجه به اینکه بخشی از بدنه آن از کف ساخته شده است، سرعت آن حداکثر ۹۰ کیلومتر بر ساعت در نظر گرفته شده است. شارژ این خودرو از ۲۰ تا ۱۰۰ درصد فقط ۱۵ دقیقه‌ی زمان لازم دارد اما شارژ آهسته آن بین ۶ تا ۶ ساعت زمان بر است.

اگرچه شرکت NTD Energy به‌دنبال جذب سرمایه‌گذاران بزرگ است، اما پیش‌بینی شده که در سال ۲۰۲۳ میلادی، ۱۲۰۰ عدد از خودروی تاشوی لاکوتا تولید خواهد کرد.

## فراخوان

بی‌تعارف و تکلف، مثل همین متن کوتاه‌گی می‌بینید، ما منتظریم تا نوشته‌هایتان درباره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه‌هایتان را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و کاریکاتور و طراحی هم هستید فراغت را اینجا محفوظ است. متن یا طرح‌تان که آماده‌شده یک تماشای با شماره ۲۳۰۲۳۴۲۶ بگیرید تا برای رساندنش به ما، راهنمایی‌تان کنیم.